

چهار پرسش از آذر فرنیغ سروش

مریم رضایی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: روایات فرنیغ سروش مجموعه‌ای است مشتمل بر چهار پاسخ که فرنیغ سروش وهرامان به پرسش‌های هیربد اسفندیار فرخ برزین داده‌است. متن در اصل مشتمل بر پنج پرسش و پاسخ بوده‌است، ولی در آغاز رساله، بی‌ذکر علتی آمده‌است که: «نوشتن یکی از پرسش‌ها ممکن نبوده‌است». تاریخ تألیف این روایات سال ۳۷۷ یزدگردی (۱۰۰۸ میلادی) است. نخستین پرسش مربوط به کیسه‌ای است که استاد ابومنصور نامی انجام داده‌است. دومین پرسش درباره‌ی انتصاب موبد، سومین پرسش درباره‌ی قیمومیت و چهارمین پرسش درباره‌ی ازدواج است.

کلیدواژه‌ها: فرنیغ سروش، کیسه، بهدینان، ستوری، ایوگینی

۱. مقدمه

اشه‌وهیشت فرنیغ سروش، پسر فرنیغ سروش وهرامان، به احتمال زیاد هم‌زمان با فرنیغ، نویسنده‌ی زندآگاهی، می‌زیسته‌است. انکلساریا معتقد است که فرنیغ سروش وهرامان که در این متن از او نام برده شده‌است، برادر فرخ‌مرد وهرامان، نویسنده‌ی مادیان هزار دادستان

بوده‌است، ولی دلیل قطعی برای این تصور وجود ندارد (تفضلی ۱۳۹۳: ۲۸۵). در متن مادیان ۲۶ بار نام وهرام به میان آمده‌است. ظاهراً این وهرام پس از وهرام‌شاد و پسرش گشن‌جم، دو پیشوای بزرگ دینی، می‌زیسته و پس از آنها نامش پرآوازه شده و به احتمال زیاد پدر فرنیغ سروش و فرخ‌مرد بوده و در اواسط سده چهارم یزدگردی معروف شده‌است. افسوس که فرخ‌مرد در کنار نام پدر، ذکری از نام پدر بزرگ نیاورده‌است، در آن صورت شجره‌نامه این دو برادر که آثار خود را در اوایل سده یازدهم میلادی نوشته‌اند، مشخص می‌شد (Anklesaria 1969: 1/23-24). به روایت فرنیغ، نویسنده زندآگاهی، فرنیغ سروش از تبار منوچهر پیشدادی است، نسب او به آذرباد مهراسپندان و فریان می‌رسد که همگی به روایت خدای‌نامه از نژاد منوچهر، موبدان موبد ایران پس از آذر فرنیغ و سقوط ساسانیان، هستند (Ibid: 23؛ بهار ۱۳۸۰: ۱۵۴).

روایات فرنیغ سروش که به سال ۳۷۷ یزدگردی (۱۰۰۸ میلادی) تألیف شده‌است، در اصل مشتمل بر پنج پرسش و پاسخ بوده که به استناد آغاز رساله یکی از آنها نوشته نشده‌است. این چهار پاسخ را فرنیغ سروش وهرامان به پرسش‌های هیرید اسفندیار (= اسفندیار) فرخ برزین داده‌است (تفضلی ۱۳۹۳: ۲۸۵؛ Anklesaria 1969: 1/23). نخستین پرسش مربوط به کیسه‌ای است که استاد ابومنصورنامی از بغداد آن را انجام داده‌است و مردم آبرشهر آن را نپذیرفته بودند. دومین پرسش درباره انتصاب موبد، سومین پرسش درباره قیومیت و چهارمین پرسش درباره زن ایوگین^۱ است (Ibid: 44؛ تفضلی ۱۳۹۳: ۲۸۶).

۲. نسخه‌های خطی روایت آذر فرنیغ سروش

از روایت آذر فرنیغ سروش دو نسخه خطی موجود است:

(۱) در مجموعه تهمورس دین‌شاه انکلساریا (معروف به TD2) به خط فریدون مرزبان،

۱. ایوگین زنی است که وظیفه‌اش زادن وارث برای پدر یا برادر درگذشته و بی‌فرزند خویش است. فرزندان این زن وارثان قانونی پدر یا برادر او هستند. در این نوع ازدواج زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند و چنین دختری باید درمقابل جهاز فراوان داشته باشد (رضائی باغبیدی ۱۳۸۴: ۲۰۲؛ مظاهری ۱۳۷۳: ۹۰).

دستور کرمان، که دارای ۷۷۷ صفحه است. تاریخ کتابت این مجموعه در سطر ۱۰ انجامه صفحه ۲۴۰، سال ۹۷۵ یزدگردی (۱۶۲۶ میلادی) و در سطر ۵ انجامه صفحه ۷۲۷، سال ۹۷۸ یزدگردی (۱۶۲۹ میلادی) است. متن روایت آذر فرنیغ سروش از اواخر سطر ۱۵ صفحه ۴۰۲ این مجموعه آغاز می‌شود و در اوایل سطر ۱۰ صفحه ۴۰۸ پایان می‌یابد. این مجموعه هدیه دستور تیرانداز به تهمورس دین‌شاه انکلساریا بوده است. او این مجموعه را از یزد به هند برده بود.^۱

۲) در مجموعه‌ای به خط گویدشاه رستم بندار (معروف به G) که در اختیار بهرام گور تهمورس انکلساریا بوده است. این مجموعه آسیب دیده و ناقص است، تاریخ استنساخ ندارد، ولی چون گویدشاه مجموعه معروف TD1 را به سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۰ میلادی) استنساخ کرده است، تاریخ استنساخ این مجموعه را نیز در اوایل قرن شانزدهم میلادی دانسته‌اند. این مجموعه را دستور مهرگان سیاوخش از یزد به هند برده و به بهرام گور تهمورس انکلساریا هدیه کرده بود. مجموعه G منتشر نشده و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.^۲

۳. پیشینه پژوهش

در سال ۱۹۶۹ میلادی بهرام گور تهمورس انکلساریا با مقایسه دستنویس TD2 و G این متن را به انگلیسی ترجمه و آوانویسی کرد. محسن نظری فارسانی، در کتابی با عنوان هفت متن کوتاه پهلوی حرف‌نویسی و ترجمه فارسی متن را به همراه یادداشت‌ها در سال ۱۳۹۷ منتشر کرد. مؤلف در این کتاب آوانویسی متن را نیاورده و خوانش‌های جدیدی از برخی واژه‌ها و عبارات به دست داده که در پانویشت این مقاله به برخی از آنها اشاره شده است. از آنجاکه ارائه خوانش جدید و معنای متفاوت واژه‌ها باید براساس شواهد مشابه آن از دیگر متون

۱. این مجموعه در دو جلد منتشر شده است: دست‌نویس ت ۲، به کوشش یحیی ماهیار نوایی، کیخسرو جاماسپ‌آسا و محمود طاووسی، بخش نخست، شیراز، انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۷ (گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۵۴)؛ بخش دوم، شیراز، انتشارات بخش زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۸ (گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۵۵).

Anklesaria 1969: 2/28-31.

۲. درباره این مجموعه نیز نک:

باشد، بهتر آن بود که نظری فارسانی برای خوانش‌ها و تعابیر جدید و متفاوت خود از این متن شواهدی از دیگر متون نیز به دست می‌داد. در نوشتار پیش رو، نگارنده بر آن بوده‌است که خوانش واژه‌ها تا حد امکان مطابق با صورت‌های پهلوی متن TD2 و متن کتاب انکلساریا باشد؛ مواردی که اختلاف داشته در پانویست ذکر شده‌است.

۴. متن، آوانویشت و ترجمه

لاضدژاوم**ه واصلجابو لجابئی ضجاء& : اخغجغلو/خل& خدکص اجغ فقثضنا ال فدتا//
pursišn panj¹ az anōšag-ruwān² farrōbag³ srōš ī wahrāmān⁴, az-iš ēk nē šāyēd
nibištan.

پنج پرسش انوشه‌روان فرنیغ سروش وهرامان، از آنها یکی را نشاید نوشتن.

1

ل ااضدژا

که عط*اصل ی ا : پزام صدئھ خل گاتو آاه لپوا باس : خل جفتا لاخ ل اسی ی پالاً و مس اصل دژا لا
ة ای پای : لپه تا با ا یات و مس.

pursišn

1. ēn kū: wihēzag⁵ ī ašmā xwarrah abzūdān andar <ēn>⁶ farrox būm ī abar-šahr
frāz padīrift⁷ hom⁸ ud⁹ yazišn pad ān nērang ī¹⁰ framūdan bun kard¹¹ hom.

پرسش این است که: کیبسه شما، فره افزودان را، در (این) سرزمین خجسته، ابرشهر،

۱. هزوارش این واژه در متن HWMŠYA است.

2. TD2 → ٲ سو ٲ	3. TD2 → ٲ ٲ	4. TD2 → ٲ ٲ	
5. TD2 → ٲ ٲ	6. TD2 → -	7. TD2 → ٲ ٲ ٲ	
8. TD2 → ٲ ٲ	9. TD2 → -	10. Anklesaria → ٲ	
11. TD2 → ٲ ٲ ٲ	2. TD2 → -	3. TD2 → ٲ ٲ ٲ ٲ ٲ	4. TD2 → ٲ ٲ ٲ ٲ ٲ

پذیرفتم و یزش را با آن نیرنگ که فرموده‌اید، آغاز کردم.

خدکی ه خلودختا صدخقشوا لهاالصدت عطا ای ج جمع کاضمت احجاصلت عطا که اصلغصلل یا بال& هچصدک یا تا وهائ غصددک& ج لت& ج غظاهاصلمتا مه ج سکل تا ل ج غصضا ج& جمع غصصمتا تا ا اجه اچ غجتیا و غ باغ الفدتا وهصلدتا ی بصز وضغ فدلوا باغ ص اتا وهصلمتا ج جمع و ص دتا اس عطا که هچصدکا ص اتا غصصمتا.

2. ēk az¹ hāwišt dahmān gōwēd² kū: tā man rāy drust³ šawēd kū ēn wihēzag xwad čiyōn kard hēnd, ēgiš man padiš nē ēstīd, čē man mowbed farrox srōš rāy dīd⁴ ud ōy <wizārdag>⁵ ēd bē nibišt hēd, wasān uskārīšn bē kard hēd; man nē dānēm kū ēn čiyōn kard ast.

یکی از شاگردان دیندار می‌گوید که: تا (آن هنگام که) برای من درست شود (مسلم شود) که این کیسه را خود چگونه کرده‌اند، پس من به آن ایمان نیاوردم، چرا که من موبد فرخ سروش را دیدم و او این گزارش را بنوشته‌است و بسیار اندیشیده‌است؛ من نمی‌دانم که این را چگونه انجام داده‌است.

خدغ# □ ی و غه ص دته تلگاتوا وضدختتا غب اس صدکج صدق دو ل خ دتغ: سن لو ل اخلا □ تا تا ه ل جو باس؟ بز ص دختت عطا جاه لا □ □ زا: ص دکا ص ص دتا ا و ص دکول ن دژ ل ع اصلغصلل یا لاخل ا سی ج ا ا.

3. ⁶pas nāmag-ē az xwarrah abzūdān ōstād abū ma[n]sūr⁷ yazdān pādē⁸ ī

4. TD2 → ۱۱۰ ۲۱۳

نظری فارسانی (۱۳۹۷: ۱۴۸) با اضافه کردن واژه LA (nē) عبارت را به این صورت ترجمه کرده‌است: «چون من موبد فرنیغ سروش را ندیدم».

5. TD2 → ۱۱۰ ۳; Anklesaria → ۱۱۰ ۱ ۳۳۱

6. TD2 → ۱

۷. قرائت این واژه مشکوک است. در متن ابومسور آمده‌است که شاید تصحیف ابومنصور باشد و از هویت او نیز اطلاعی در دست نیست (تفضلی ۱۳۹۳: ۲۸۵).

8. TD2 → ۱۱۳ ۳۴۱

4. TD2 → ۱۱۳ ۳۴۱

abāyēd dāštan? wizīrēnīdan framāyēd pad yazdān kām.

و اینکه آن یزش [مطابق آن کیسه] کند، چگونه باشد؟ این کس را در میان نیکان چگونه باید داشتن؟ حکم بفرمایید به خواست یزدان.

لضژا

لتت & /ئی پصدت ا ج /اچ لا وظ لجشغنفدژا ؟ و غ جابغ/ا ؟ /بیئ /بیئوا وض /غجفدژا
لت & /ات اخل & ال & ه ت ا و ی ک ص د ت ظا لها ص د ت غ پ ت ا غ ش خ ل ج ن ص د ت * ؟ خ ل ا ج ا ا از
ستا لئج ا و گ ه ت ا غنج ا اض ص ق ر و ا ت ی غ ن ف د ژا ؟ آ * ص د ک با ج ع ؟ ثض د غ ی ا ت ز * ا ل ج خ ژ ی *
* ص د ک ای * اس و ض ی غ ج د * ا خ د ک ا ت ا ل ا ش خ د ت ز ا ج ص د غ ف د ت ظا لها ص د ت ک ه ص د ک ل □ و ا
ثض ت ا ب ج و ا و ص د خ ل ی ا غ ب ص د ت □ و ثج ف ل ت ز ا .

passox

7. padiš nigerēd; ud man nūn-iz pad andak framāyišn ī abar ēd <rawāg>¹ ī was
wasān, uskārīšn padiš kardan ud uš xwēš-tan xōgēnīd² ēstēd; xrad ud ham-
āfrāhīh³ ī aburnāy ud nōg mad⁴ ud pīr ud uzmūd ēr ud was-dēmān⁵, tak⁶
kasān ī andar weh-dēn bōrāg īsāk⁷, ud tagīh ud frahangīh dārēnd, ōh-m

1. TD2, Anklesaria → ۱۹ ۳

نظری فارسانی (۱۳۹۷: ۱۴۹) این عبارت را به صورت 'hw'ī p'dk' «دون پایه» بازسازی و ترجمه کرده است.

۲. نظری فارسانی (همان جا). این واژه را به صورت hwdynyt «چپ‌گرا» بازسازی و ترجمه کرده است.

3. TD2 → ۱۱۳ ; ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

۵. نظری فارسانی (همان جا) این واژه را به صورت nšdm'nwtk «بیگانه‌نشین» بازسازی و ترجمه کرده است.

6. TD2 → ۹۴

به سبب متأخر بودن این متن، ممکن است واژه tak «تک، کم، اندک» از متون متأخر وارد این متن شده باشد. قدیمی‌ترین کاربرد واژه tak به نقل از دهخدا از لغت فرس اسدی (ص ۳۰۹) است در این بیت:
به تک تا و کر بیشتر تا و تک (۴) که باشد که بینی بود تا و تک

این واژه را به قیاس با دیگر متون پهلوی چون دادستان دینی (پرسش ۳۹.۲) و روایات پهلوی (۹/۱۵، ۴۲/۲، ۵۵/۳) به صورت tāg «تک، یک» نیز می‌توان بازسازی کرد (جعفری دهقی، ۱۹۹۸: ۱۶۴؛ میرفخرایی ۱۳۹۰: ۴۴، ۱۲۴، ۱۵۸).

۷. bōrāg īsāk را می‌توان با yišō ispixtān «عیسای درخشان» یکی از ایزدان منجی و عامل رستگاری اولین آفرینش انسانی «گهمرد» در آیین مانوی مقایسه کرد (قریب، ۱۳۷۷: ۲۴). واژه bōrāg می‌تواند صورتی از براق/براغ

uskārišnīh kard, pad mādagwar dāšt ēstīd ēn dēn framān; dastwarān handāzag
pidarān-mān gīrftag.

به آن (موضوع) توجه کنید؛ و من اکنون نیز با اندک راهنمایی درباره این جریان، بسیار بسیار درباره آن اندیشیدم و خود با موضوع خو گرفته‌ام (ذهن خود را به آن موضوع مشغول داشتم)؛ مشورت و هم‌سگالی با نوجوانان، نوگرایان (به دین)، پیر، آزادمرد آزموده که بسیار داوری می‌کنند، کسان معدودی که در دین به مانند عیسای درخشان خردمند و با فرهنگ هستند، همانا هم‌سگالی کردم و این فرمان دین را مهم دانستند، دستوران همانند پدرانمان (آن را) می‌گیرند (= می‌پذیرند).

اجه ه ا از نجف دژ مکم؟ ول ا الص دکت ف دژ ص دکا ا نض دتا بچ ل ص دکت ل ا خژ. ا^ ا / زج ن ت ا
کفلت و ش ص د خ د غ % ف د غ ل ی ج و ا لا ج ف و ل* و گا خ د خ د ک ص ل ت ا ا غ ن ت و ف ل ت و
ا خ د خ ل و ص د غ ص ل ت □ ج ت ا س ه ج غ ص ت د؟ ی و ا ل ل ص د ک ص ل و ط ج و غ ج ص د غ ص ق ا ص د ت ز ا ع
ا غ ص ق : خ ل ت و چ ص د غ ص ل ت و ی ج ل ت غ ج ا غ ص ل ت غ ج و ه ی.

8. ud ōy kē nigerišnīg čiš ī xūb ud passandišnīg, dēn ud dastwar passand¹, pad
āhōg abar nigerēd, duš-čašmīhā andar wehān pad nē xūbīh² uzwāhēnīd³, ud⁴
kas padīš wiyābānīhēd ud mardōm az rāh ī rāst⁵ ud passandišnīg abāz dāred,
har wināh ī az-iš uzīhēd padīš griftār ud āstārōmand.

و آن کس که به چیز خوب و پسندیده دین و پسند دستوران نظر کند و آن را به بدی بیند، در
میان نیکان با بدچشمی به آن بنگرد و برداشت نیکو از آن نکند و به این وسیله کسی گمراه
شود و مردم را از راه راست و پسندیده بازدارد، هر گناهی از آن (که گمراه شده‌است) سر بزنند

فارسی نو به معنای «درخشان، نورانی» باشد. براق به نقل از دهخدا به معنای فربه و با موی گردن پرپشت و یکدست
مخملی است و این صفتی است گربه را و براق به معنای نرم و درخشان. نظری فارسانی (۱۳۹۷: ۱۴۹) این عبارت را
به صورت bwl'ykyh y krtykyh «بُرایی عملی» بازسازی و ترجمه کرده‌است.

1. TD2 → ۷ و ۷ و ۷

2. TD2 → ۷ و

۳. -uzwāhistan, uzwāh- «بیرون برده شدن، بیرون آورده شدن؛ اعلام شدن» مشتق از ایرانی باستان -uz-wād-aya*.
ریشه ایرانی باستان -wad* «راهنمایی کردن» با پیشوند -uz «آگاه کردن، اعلام کردن» (منصوری ۱۳۸۴: ۴۳۳).

4. TD2 → -

5. Anklesaria → ۱ و ۷ و ۷

6. TD2 → ۱ و ۷ و ۷

بدان گرفتار و مسئول است.

۱. ا ا غصق چ ا ا غصق ك لئا جع فدخدغ ص دتا سه جع و ص دت ا ض دت و هم عط سه خلدغ
و چ ص دغ ص دتا.

9. ud wināh¹-iz wināh guftan nē šāyēd, čē nē dānist hēm² kū čē aziš uzīhēd³.

و نیز گناه را گناه گفتن نشاید (؟) (= گناه است از گناه سخن گفتن)، چراکه ندانستم چه از آن برمی‌خیزد (چراکه نمی‌شود دانست که چه از آن ناشی می‌شود).

۱. و ض دت خلدتا غبذ سل صدکن صدخدوا ل خلدتغج : سن ل و ا ل ا ج غصت فلدوا غپاژ گدج و مذ جع
خلدج ک صدئا ک ب فلدئا خلدغ جع خلدغ جع.

10. ōstād abū ma[n]sūr yazdān pādār ī marzbān pad rāst šōnī<g>⁴ arwand zōrišn
rāy, āfrīnagān gōwišn uš nē ačār⁵.

استاد ابومنصور، یزدان‌پاد، را به سبب روش راست (و) نیروی دلیری (اش) چاره‌ای نیست
جز گفتن آفرینگان.

ه ا لا جع و ل صدغ ؟ اه ا صدغ صدئا ا ا ج ا چ فلدوا ا ه ا ا ا ص دتا ه ا و چ س ط * ه ص دئا اصل ی ا ک ا چ غ ج
ل ص دت غ ز ا و و غ م ف ا ض دغ : ف د غ ف ل ی ج و ا ک ج ص دغ : ه ل ا ج ک ت ی ن ف د ز جع ن ج ا ا ا ا غ ص ق ن غ ج
خ لدغ ح ص ت ج ت ز * % ج ا ب و : ائ ص ل ف دئا ل ج ه ت غ ب و ا ف ک ک د غ ص ل ز ص دغ ا غ ص د پ ا ف د غ ص د غ ج ص دغ
ا چ ن ج ة : ص د ک ا ا ه ا ا ا ص دتا /

oriP tOarm Iz mvtEa ahnaia mvtiatsa mUj ar!uqaraz amatips ldzam
.mUsvraj awa itiap SiBvdza SiAtvrak SiA/E

ش ه ه ا جع ك لئا و و م غ عط ض ل ص دت غ م ز ا گ پ تا غ ف دتا عط گ کاظا تاوهئ ا ص د ز و ه ص د ز ا ل ا ا
خ لد ک ک ز ا ی غ ج تا ا ل ج م ا ت ا ی ج ک فلدوا.

11. kē pad nē xūbīh ī ēn weh-dēn drōzišn gōwēd, kē-š čimīgīh az dēn nigēzag...

2. TD2 → ۶۱۶۳

8. TD2 → ۱۱۴۵ ۲ ۱

۴. انکلساریا این واژه در [prastišn-ī] خوانده است.

۵. این واژه را «آزار» نیز معنی کرده‌اند (نظری فارسانی ۱۳۹۷: ۱۵۰).

¹gōwizār paydāg, ī-š hannām ī nasā ī wehān, dūrīh ī az pōryōtkēšān rāy druwand wināhgār; az-iš ōzadagīh andar ruwān; ī tā yazīšn framūdārān dēw-ēzagīh ud a-srōšdārīh wizīr, ān ī dēn gōwēd:

aēt m zī mraōt ahurō mazdā, spitamā² zaraθuštra! jūm astait m aiaaηhaēnāiš kar tāiš azd bīš paiti auua jar sūm.

čē-š ōy rāy guft ohrmazd kū: spitāmān zarduxšt! kū zīndag³ tanōmand ud jānōmand, jān pad ān āhanēnag kārd⁴ abar frōd kīrēnišn.

کسی که درباره خوب نبودن این دین بهی، که منطقی بودن آن از تفسیرهای دینی آشکارا پیداست، دروغ بگوید، او همچون اندام مرده بهدینان است، به دلیل دوری از پوریوتکیشان، گناهکار (و) دروغ گو است، از او ویرانی در روان (حاصل آید)، به طوری که آنهایی که به پرستش فرمان می دهند، حکم به دیوپرستی و نافرمانی (می دهند). آن گونه که دین می گوید: «هرآینه به او گفت اهورامزدا: ای زردشت اسپیتمان! در زمان زندگی مادی، استخوان‌های او را با کارد آهنین می بریم». چه درباره او اهورامزدا این چنین گفت که: «ای زردشت اسپیتمان! در هنگام زنده بودن، یعنی تنومند بودن و جانمند بودن، جان (= تن) (او) باید با کارد آهنین فرو دریده شود.»

2

لااضفدزا

که عط غمته و صدکو لئفدزلع و غ سکشتنا و غ جع سکلتصدغ : فدتا و غ صدغبالصدتا لاا لصقذئ ا غش صدکغصدغ : اصدغصدکوا خدغ# ه لا غفلای ائصدغ : زاضدنتزا و غ صدغبالصدتا ا کعغ ائ : ضلغ ل ا خدککا ظتثباصدتا ا فصدغفلنجوا ? ه زاضدنتزا لاخلا سئی پالاً ا باغ ظاهای خل & لا ائ اسک لتا صدغصدکای ا اوبن و لپشویا ائغ صدوا ا ه ائ لا زاغ فدتا ا خلاصدتوک سغبت خدغ# ه و صدکو لئفدولع ائتپوا صدواالصدتا خلد پابوا ×

1. TD2 → +1

2. TD2 → ددغدددسدر 3. Anklesaria → ۱۱۵ ۰

ل خمدغ جڈس خدژو ص □ تا اصل دتا خل & و غ! لها الصدة عط و صندکاو ل نفلدول ا تا آتا که آتا وی آ آتا
سکل تا پاص دتا ی اغ ه ا اجها جع سکل تا ی جصدتا اصل دتا از ای کسغ آتا و غ ه ای و صندکاو
ل نفلدول ع و غ جغ صندژا اصل دتا خل & اغصق : نپوا صندژا اصل دتا فندژا نچ و ع ^۸ ة کب فندژا
باغ ظاها اصل دتا لئه ع ط ة کب فندژا خدکلا ی نپغ نفلدوا * خل & اغصق ا لاغج لخدمتای پغ ص ة
س ه * فدغفل نپ پاته & □ صلغ چص دکا خل غص دتا زاتا *

pursišn

1. ēn kū: ka hu-dēnān pēšōbāy-ē <moγ-mard>¹ ē rāy mowbedīh ī² šahr-ē³
dahēd, pad passand ud⁴ ham-dādestānīh ī weh-dēnān; pas az ān pad-ē čand
radīh ī kustag ē dahēd, ud gumārd ī sazāg pad ēwēn nibisēd ud wehān ī ān
kustag frāz padīrēnd ud⁵ abar bē ēstēnd, uš pad rad⁶ ud⁷ mowbed dārēnd ud
andar awiš framān-burdār bawēnd, ud⁸ ān rad pad har šahr abestān gumārd;
pas ān hu-dēnān⁹ pēšōbāy widerān bawēd, uš ruwān ōh pāhloṃ axwān rasēd,
uš¹⁰ ēd gōwēd kū: hu-dēnān pēšōbāy widard, ēn rad ō nūn rad mowbed nēst,
har kē ōy rāy mowbed xwānēd tā nōg gumārd-ē az nōg hu-dēnān pēšōbāy-ē
nē bawēd; uš wināh ī garān bawēd, sāl drahnāy abar ān gōwišn bē ēstēd, ēn
kū: ān gōwišn ayāb drāyišn? uš wināh ud puhl¹¹ pādīfrāh čē weh? abāg-iš
hamīh čiyōn abāyēd kardan?

(پرسش) این است که: اگر پیشوایی از بهدینان، با پسند و هم‌دادستانی (= موافقت) بهدینان،
مغ مردی به (مقام) موبدی شهری دهد (برگزیند)، و چندی بعد ردی ناحیه‌ای را (به او) دهد و
فرمانی شایسته بنابر آیین بنویسد و نیکان و مؤمنان آن ناحیه او را بپذیرند و به او وفادار بمانند،
او را رد موبد خود بدانند و نسبت به او فرمان بردار باشند، و آن رد در هر شهر معتمد بگمارد،
سپس آن پیشوای بهدینان از دنیا برود، روان او به بهشت برسد، آنگاه کسی گوید که: «(اکنون

1. TD2 → 𐭠𐭣𐭥𐭥; Anklesaria → 𐭠𐭣𐭥𐭥

3. TD2 → 𐭠

6. Anklesaria → 𐭠𐭣𐭥𐭥

9. TD2 → 𐭠 𐭣 𐭥

4. TD2 → -

7. TD2 → -

10. TD2 → 𐭠 𐭣

2. TD2 → -

5. TD2 → -

8. TD2 → -

11. TD2 → 𐭠

سنگین تر است.

3

لااضد فدو

که عط ثباغ ه^۸ ضدنتا جسدغ گجواتا ظالهاص دنتا لا^۱ ضدنتا جسدغ خزا غنغدو فدغص دنتا خدکلا جغ اغر ثباغ ه^۹ وئفکتا لا^{۱۱} لاضد پصدغ باغ طا خدزا غنغد صددباا ص دنتا چصدکلا بص دنتا اجه ه^{۱۰} سئی پالاً خل & ئصدغص دغدغ ا شکائصدغد باه^{۱۰} : لئئجل تا ول صددباا ص دنتا خدکلا جغ^{۱۱}

pursišn

1. ēn kū: mard kē abar stūrīh zād ēstēd, pad stūrīh any kas šāyēd ayāb nē? ud im mard kē xwēš-tan¹ pad pūsarīh² bē ōh any kas dahēd, čiyōn bēd³? ōy kē padīrēd? uš gētīgīhā ud mēnōgīhā pus ī padīrīftag xūb bawēd ayāb nē?

(پرسش) این است که: مردی که به عنوان ستوری^۱ زاده شده است، برای ستوری کس دیگر شایسته است یا نه؟ و این مرد که خویشان را برای پسری (پسرخواندگی) به کس دیگری دهد، چگونه باشد؟ و آن که او را می‌پذیرد (چگونه است)؟ آیا او در مینو و گیتی پسرخوانده خوبی خواهد بود یا نه؟

اضدزا

خدتا هکم % پاصدته جع کفدنت ج^۸ ضدنتا جسدغ حجواتا لا^{۱۱} ضدنتا جسدغ فاکدغص دنتا باه

1. Anklesaria → ۱۳۵ ۳۵۱

3. Anklesaria → ۴۱ ۴۱

3. Anklesaria → ۱۴ ۱۴۹

این واژه را می‌توان به صورت ۱۴ ۵ (bawēd: بُود، باشد) نیز بازسازی کرد (نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۵۲).
۴. دستور به معنای «قیم» و «امانت‌دار» است و وظیفه‌اش زادن وارث برای مردی دیگر است. در طول مدت ستوری نگهداری اموال آن مرد برعهده همین مرد یا زن ستور است. اگر پسری زاده شود و به سن بلوغ برسد، همه اموال آن مرد که در اختیار ستور بوده به او می‌رسد. این قیم دارای مسئولیتی قانونی و شرعی است که بر پایه موازین خاصی صورت می‌گیرد و اگر در خانواده متوفی شخصی ذیصلاح برای قیمومیت نباشد و قرار باشد این امر برپایه توافق صورت گیرد، باز این مرجع قانونی و شرعی است که باید این توافق را تأیید کند (رضائی باغبیدی ۱۳۸۰: ۲۰۴؛ عریان ۱۳۹۱: ۱۳۷).

لاا یبڈ باټه لاا خدکي فکدغ صدنتا *

passox

1. agar čiš andar nēst ī¹ ān rāy juttar²: abar stūrīh zād pad stūrīh šāyēd pus pad was, duxt pad ēk šāyēd.

اگر چیز دیگری (در آن پرسش) نیست (که) آن (مستلزم پاسخ) باشد: (آن‌که) از طریق ستوری زاده شده است، برای ستوری هم شایسته است، پسر بسیار و دختر یکی شایسته است (= پسر می‌تواند چندبار ستور باشد، اما دختر فقط یک‌بار).

4

لااضد فندو

که عط غشتا خدکي باټه غصدتا خدکزا : غبا و نغدغ افدژئ □ باصدژ اصلتا زات افدژئ :
 ضل غی غصدتا غشء غغدغی واصلتا : غشت الفدغه تا ل ل ل خدت غفکدع گذا صدغ باغ
 صدغ با اصلتا غشتا ه چبا : و نغدغ ا ل ل ک غبظت ا : ال فغدغه اغنچظ و غ پابو کضدتا :
 وض ج ا ب ا : غصدتا ا ه ا و ضدتا ج صدغ ا خدکزا * : غغدغ و ب & جغ مة ظا ل ا ه صدتا ل ا
 س خدوا ا خدکا صدتا غصدتا ا ج صدکا خدختها : سصق ه ا طا خدختها : زصق
 خلصل غج صدتا ا^۳ خدکزا * : غبا : و نغدغ و ب & خلصل غج صدتا ا بال فغدغه ل ا
 ل خدت غغدع گدا * فدژئ ا خدکا % فدغ صدتا خدک ل ا جغ *

pursišn

1. ēn kū: ka ēk duxt ast ēnōkēn⁴ ī pid xwēš ud šōy hamē xwāhēd kardan. šōy ī sazāg ēdōn hamē windēd ī ka xwēš-tan pad pādixšāy zanīh bē dahēd? ka az xīr ī xwēš ud pad gōhrīg tan ī xwēš nārīg ē ruwān-dōst ī husraw, ī ēdōn kē-š stūrīh ud ēnōkēnīh ī kas awiš nē mad ēstēd,...⁵ pad mayān kunēd, ēdōn čiyōn xwah ī meh kē ōh xwah ī keh abēspārēd ud⁶ ēnōkēnīh ī⁷ pid ī xwēš awiš

1. TD2 → -

3. TD2 → ۴ ۵

3. TD2 → -

۴. این واژه را به صورت ayōgēn هم آوانویسی می‌کنند (نک: رضائی باغ بیدی ۱۳۸۰: ۱۷).

5. TD2 → ۱

4. TD2 → -

5. TD2 → -

abēspārēd, xwad pad pādixšāy zanīh šōy kunēd, šāyēd ayāb nē?

(پرسش) این است که اگر دختری ایوگین پدر خویش است و همی خواهد که شوهر بکند، آیا ایدون او شوهری شایسته همی یابد که خویشتن را به پادشازنی او بدهد؟ از دارایی خود و در عوض خود، (به) زن روان دوست خوش‌نامی که ستوری و ایوگینی کسی را نکرده‌است، واگذار کند، همچون خواهر بزرگ‌تر که به خواهر کوچک خود واگذار می‌کند و ایوگینی پدر خویش را به او بسپارد و خود در (مقام) پادشازنی شوهر کند، آیا این کار شایسته است یا نه؟

لضدوا

جغ / افسدوا و غ جع سهه& / اتزا: لفسدکيو ا لاجکتزیئدوا پاته پاصلدت *

passox

1. nē kunišn, ēd rāy čē-š kardag ī pēšēnīgān ud pōryōtkēšān abāg nēst.

نباید انجام دادن، زیرا مطابق کرده پیشینیان و پوریوتکیشان نیست.

غصدت ااا لكه وى لجغضدپا& : اخدغس □ و ا اچىپ كصمدا لاا فلدژت : عچگ ا فتمز ع بغبه :
لغجضظ خدغ# ه فلدژت ج اجه ب: صمدغزاتا : سجزخلدوا سجزغ اخل : اجه ب: وضپاب :
سجزخلدو سجزغ: ووس خلدژ *

ēdōn ēn and farrox srōš ī wahrāmān¹ wizīrēnīd, pad sāl² ī sē-sad ud panjāh³ ud⁴
haft ī pārsīg...⁵ pas az sāl wīst ōy baγ yazdgird ī šāhān šāh nāf⁶ ī ōy baγ⁷ husraw⁸
ī⁹ šāhān šāh ī Ohrmazdān¹⁰.

این‌گونه فرنیغ سروش وهرامان (درباره) این چند (نکته) حکم داده‌است، به سال ۳۵۷ پارسى، بیست سال پس از بغ یزدگرد شاهان‌شاه، نوه بغ خسرو هرمزد شاهان‌شاه.

1. TD 2 → ۱۲ ۲ ۱

2. TD 2 → ۱۰۹۹

3. TD 2, Anklesaria → ۹۰

4. TD 2 → -

5. TD 2 → ۱

6. TD 2 → ۱ ۴ ۱

7. TD 2 → -

8. TD 2, Anklesaria → ۷

9. TD 2 → -

10. TD 2 → ۱۲۳۳۳۳

11. TD 2 → ۱۴۷۷۷ ۷۷۷ ۷ ۱۶۶

غج‌بغ که خل‌لج الف‌کدت اغنج‌لت اض‌لث‌صکدتا : لجو بالآکه سکلت‌توا سکلت‌تا لااض‌صدتتا %
غش فدوت‌پاته‌ه لچکوغ و افدغ‌زا^۱

čahār ēn azabar nibišt¹ hērbed spandyād ī farrōx burzēn az mowbedān mowbed
pursīd andar ham sāl abāg az pačēn ē anōšag².

این چهار پرسش نوشته شده در بالا را، هیربد اسفندیاد فرخ برزین از موبدان موبد پرسید، در
همین سال از رونوشت این انوشه (روان) [رونویس شد].

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۲، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن، تهران.
بهار، مهرداد، ۱۳۸۰، بندهش، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۹۳، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران.
رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۴، روایت آذرفرنیغ فرخزادان، تهران.
شیمیل، آنه ماری، ۱۳۷۶، نام‌های اسلامی، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۹۱، مادیان هزار دادستان، تهران.
قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۷، «خدای دین مزدیسنان در یک متن مانوی»، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۱۴،
ص ۲۱-۲۶.
گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، ۱۳۵۸، دستنویس‌تدویندهش ایرانی، روایات امید
اشاوہیشتان و جز آن، به کوشش ماهیار نوابی، کیخسرو جاماسب آسا، محمود طاووسی، شیراز.
مظاهری، علی‌اکبر، ۱۳۷۳، خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، تهران.
منصوری، یدالله، ۱۳۸۴، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، تهران.
میرفخرایی، مهشید، ۱۳۹۰، روایت پهلوی، تهران.
نظری فارسانی، محسن، ۱۳۹۷، هفت متن کوتاه پهلوی، تهران.
Anklesaria, B. T., 1969, *The Pahlavi Rivāyat of Āturfarnbag and Farnbag-Strōš*, 2 vols., Bombay.
Bartholomae, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
Jaafari-Dehaghi, M., 1998, *Dādestān ī Dēnīg*, Paris.

۲. نظری فارسانی (۱۳۹۷: ۱۸۲) این واژه را ترکیبی از hu- «خوب» و یا xwaš «خوش» + škin «شکن، چین و شکنج» دانسته و معنای «خوش‌خط» را از آن استنباط کرده است.

